گلچین

نمی‏توان‏[در دل‏]خاموش کرد.راستی نه«یکلیا»1و نه شیطان و نه پادشاه؛که همه آدمها تنها هستند و این تنهایی،با عصیان و با خوشیها و لذتها و بی‏خیالیها و بی‏خبریها درمان نمی‏یابد.که دل، بزرگ‏تر از این زندگی و این تکرارهاست،و بزرگ‏تر از تمامی هستی، و عطش ما بیشتر از این دریاهاست.

در وسعت دل بزرگ ما،تنهایی را نمی‏توان با این لحظه‏های شاد و با بتهای گوناگون و یا دلدارهای چندرنگ درمان کرد.که این‏ دل،دلداری دیگر می‏خواهد.این خانه،برای دیگران بزرگ است ما می‏خواهیم این دل بالغ را،با شهوتی مکرر و بوسه‏های شیرین،مشغول‏ کنیم.و این کاری‏ست که به بن‏بست می‏رسد.اگر تمامی ایزابلها2 و تامارها3،تمامی عشقها را یکجا به ما بسپارند،باز هم سرزمین‏ دل یا سرزمین گسترده دل ما خالی می‏ماند و این خلوت نه در هنگام‏ محرومیت،که حتی درلحظه برخورداری هم احساس می‏شود و تازه‏ بهتر احساس می‏شود.

«ما می‏خواهیم دلی را که بزرگتر از هستی و گسترده‏تر از تمام‏ دریاهاست با قطره‏های مکرر و یا متنوع سیراب کنیم،و طبیعی‏ست‏ که نمی‏توانیم!و شیطان،این ناتوانی را مکر خدا می‏داند،و این وسوسه‏ را از خودش می‏شناسد.»

«دل آدمی بزرگتر از این زندگی‏ست.و این،راز تنهایی اوست.

او چیزی بیش‏تر از تلاوت تکرار می‏خواهد،و چیزی بیشتر از تنوع و عصیان را می‏طلبد.»

«لا آدمی اگر از دنیا تنها نیازش را بخواهد،کمترین امکان،او را بی‏نیاز می‏کند؛و اگر هوسهایش را در نظر بگیرد،تمامی دنیا در وسعت‏ دل او،که هوسها در آنجا گم و کم هستند،چیزی نیست.این،دردی‏ست‏ که شیطان هم از درمان آن عاجز است.»

«در جهان قانونمند،عصیان و درگیری،جز عذاب و رنج چه خواهد داشت!؟»4

عمر شهرت هنری

«پل بورژه،نویسنده فرانسوی(1852-1935)،عضو فرهنگستان‏ فرانسه و صاحب رمانهای متعددی بر مبنای تشریح عشق و توصیف‏ حالات روانی،در زمان حیات،شهرتی فوق‏العاده داشت؛اما در اواخر عمر و پس از مرگ،به کلی فراموش شد.»5

فلسفه انتخاب نام مستعار در عرصه داستان‏نویسی

در زمان سلطه اشراف-به‏ویژه در اوایل قرن نوزدهم-بر اروپا- خاصه در آلمان-نویسندگی شغلی پست،و اشتغال به آن،دون شأن‏ این طبقه محسوب می‏شد.به همین سبب،اشراف‏زادگانی که از روی‏ علاقه شخصی به این کار اشتغال می‏ورزیدند،برای حفظ آبروی خود و خاندانشان،به جای گذاردن نام خود بر پیشانی یا پای آثارشان،بعضا از یک نام مستعار استفاده می‏کردند.یکی از این افراد،سر والتر اسکات‏ بود؛که«همیشه ترجیح می‏داد او را به نام یک نجیب‏زاده بشناسند تا یک نویسنده.»6

ضرورت نقد و بررسی کتاب

«وقتی کتاب زیاد در اختیار همه قرار می‏گیرد،یک نوع حیرت‏ برای بعضی به وجود می‏آید که»آیا این کتاب را بخوانیم،یا نخوانیم؟

مفید است یا مضر است،یا بی‏فایده است؟«کتاب بی‏فایده هم،یعنی‏ مضر است.زیرا انسان وقتی را صرف(مطالعه آن)خواهد کرد.(البته‏ کتابی که به کلی بی‏فایده باشد،خیلی به ندرت می‏شود پیدا کرد.

بالاخره هر کتابی،یک نوع فایده دارد.لیکن وقت انسان محدود است.)کسانی که اهل مراجعه به کتاب هستند،احتیاج دارند که اهل‏ 2lنظر و اطلاع،کتابها را به آنها معرفی کنند.

متأسفانه مطبوعاتی که از لحاظ وسعت و کیفیت،مخصوص این‏ کار و شایسته این زمان باشد،نداریم.البته در گذشته بود،اما خیلی‏ نادر بود؛و سطح خیلی بالایی هم نداشت.امروز هم در گوشه و کنار چیزهایی هست،که البته کافی نیست...

کتابهای بسیاری نوشته می‏شود که اگر خواننده‏ای درباره این‏ کتابها آگاهی لازم را داشته باشد،آنها را به سرعت خواهد خرید و خواهد خواند؛بلکه دو بار خواهد خواند.الان که آگاهی ندارد،سراغ این‏ کتاب نمی‏رود.

بسیاری از کتابها،به عکس هستند.یعنی اگر خواننده مشخص، آن آگاهی را داشته باشد،به این کتاب،نگاه نخواهد کرد.چون مثلا وقتش را ندارد؛چون احتیاجی به این مقوله ندارد؛یا به خاطر اینکه‏ اشکالی در این کتاب هست،سراغش نمی‏رود.پس،نقد کتاب،جزو کارهای لازم است.»7

عنصر زنانگی در داستانهای خواهران برونته

«امیلی‏[برونته‏]قهرمان‏[«بلندیهای بادگیر»]خود را به صفاتی‏ چنان مردانه و متین آراسته،که گویی آنان را رب‏النوع سختی و صلابت،از سنگ مرمر پیراسته است.ازاین‏رو،هنگامی که این کتاب‏ به نام مردی انتشار یافت،مردم نتوانستند دریابند که نگارنده حقیقی‏ آن،زن جوانی‏ست که اثر خود را با این نام ساختگی انتشار داده است؛ و حتی در این راه،دستخوش کوچک‏ترین سوءظنی نشدند.

هنگامی که شارلوت خواهر او پس از مرگ امیلی،در مقدمه چاپ‏ دوم این رمان،نام خواهرش را افشا کرد،همه دستخوش شگفتی‏ شدند.

شارلوت نیز چون امیلی،نخستین کتاب خود را به اسم ساختگی‏ «کارل بل»انتشار داد.8

جایزه نوبل،و ملاحظه‏های سیاسی

«سه چهار سال قبل،به یک نویسندهء نیجریه‏ای به نام سونیکا، جایزهء نوبل دادند.او واقعا یک نویسنده درجهء دو و حتی درجه سه‏ است.به او جایزهء نوبل دادند برای اینکه-شاید به لحاظ فقط نوعی‏ توازن-به یک آفریقایی هم جایزه نوبل داده باشند.

حسن قضیه در چیست؟در اینکه او اثرش را به زبان انگلیسی‏ نوشت و نه زبان فارسی،که دیگر نفوذ سیاسی در جهان ندارد.اما بپرسیم که چرا نویسنده‏ای مثل بورخس نوبل نگرفت،و یا نویسنده‏ای‏ مثل گراهام گرین،از این جایزه جهانی محروم است،ولی گلدینگ، که او هم یک نویسندهء درجه دو است،نوبل می‏گیرد؟

روزی من به یک خبرنگار سوئدی گفتم که«چرا جایزهء نوبل را به گراهام گرین ندادند؟چون این جایزه،سالهاست که حق مسلم‏ اوست.او گفت که»در آکادمی نوبل،یک نفر هست که صددرصد با گراهام گرین مخالف است؛و بقیه نمی‏خواهند با این شخص دربیفتند.

پانوشت‏ها:

(1 و 2 3).قهرمانان داستان ایرانی«یکلیا و تنهایی او»نوشتهء تقی‏ مدرسی.

(4).زنده یاد حجت‏السلام علی حائری ذهنیت و زاویه دید در داستان‏ صفحات 186-187-188

(5).ژان پل سارتر ادبیات چیست؟ترجمهء مصطفی رحیمی،ص 171

(6).لوین ل.شوکینگ جامعه‏شناسی ذوق ادبی ترجمهء فریدون بدره‏ای، ص 35

(7).مقام معظم رهبری کتاب و کتابخوانی در آیینهء رهنمودهای مقام معظم‏ رهبری با دفتر نشر فرهنگی اسلامی چاپ اول 1377،ص 29-30(مربوط به‏ مصاحبه خبرنگار صدا و سیما با ایشان در تاریخ 20/2/73

(8).فاطمه سیاح نقد و سیاحت(مقاله«زن در ادبیات جدید انگلیس»)به‏ کوشش محمد گلبن ص 107